

و مال هیچ کس دیگر نیست. — خ.

اگر این را پیدا کردی، پیش از رعد بازش نکن.

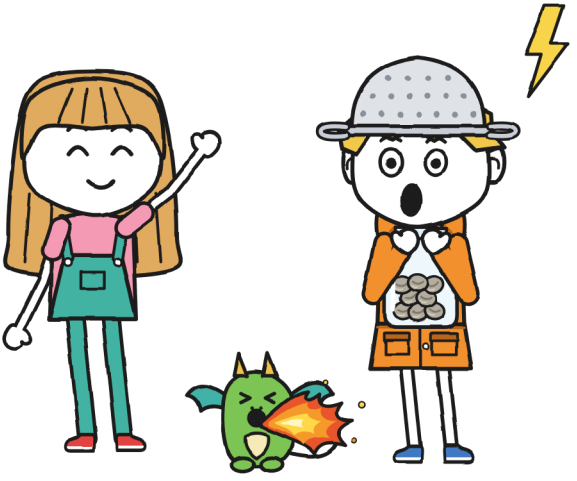
فقط در داستان

این مُهر چیزی را نشان می‌دهد که فقط در داستان اتفاق می‌افتد: تو انجامش نده. اگر چند صفحه طول بکشد، رویش «از اینجا» و «تا اینجا» نوشته می‌شود. در طوفان واقعی، از آخرین صفحه پیروی کن. — خ.

تحویل‌های غیرممکن · 2

پیش از رعد باز نکنید

Lui Eriksson

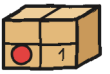


اندازه XL · رمان مصور · +۱۳

تحویل‌های غیرممکن · 2
پیش از رعد باز نکنید
دومین کتاب مجموعه. اولی: «این بسته گاز می‌گیرد».
متن و تصویرها: Lui Eriksson
نسخهٔ فارسی: LinguAula
اندازه XL · رمان مصور · +۱۳
چاپ اول: 2026
© 2026 Lui Eriksson · info@linguaula.com
فتوکپی آن آزاد است، برای کلاس و برای خانه.
قلم‌ها: Vazirmatn، Aref Ruqaa، Andika، Patrick Hand، Caveat، Courier Prime
(مجوز SIL OFL).

هر فصل را در linguaula.com
تمرین کن

در طول نوشتن این کتاب به صبح رعدی آسیب نرسید. — خ.



فصل ۱

شکارچی طوفان

در مغازهٔ روبه‌رو یک بسته هست که می‌لرزد.

شنبهٔ پیش فقط یک بار تکان خورد. از آن موقع دیگر بند نیامده: یک لرزش ریز و پیوسته، مثل لرزش یک سگ کوچک در اتاق انتظار دامپزشک. هفت روز است همین‌طور است. هر روز کمی بیشتر.

و من دفتر تازه دارم.

دفتر ۱ تمام شد. مارا، صاحب «تحویل‌های غیرممکن»، این یکی را به من داد: جلد آبی، و مُهر قرمز مغازه در یک گوشه. در صفحهٔ اول عنوان را نوشتم، با یک کلمهٔ تازه:

دفتر تحویل ۲ ۰ مال گاس. رسمی.

«رسمی» یعنی اینکه اول من آن را می‌خوانم. رسما. — خ.

مارا می‌گوید روی دفترهای رسمی نقاشی نمی‌کنند. حالا می‌بینیم: این یکی همین حالا یک نقاشی دارد.

آنچه دربارهٔ دفتر دیگر باید دانست: دو شنبه پیش، خولیتا (همان که یادداشت‌های سبز می‌نویسد) و من، شب، روی پل باریک و بدون هیچ آدم بزرگی، تخمی را تحویل دادیم که سال‌ها هیچ‌کس نتوانسته بود تحویلش بدهد.

حالا آن تخم ریزه است، یک بچه‌اژدها که همه‌چیز را از من تقلید می‌کند. مارا، جادوگر مغازه، تنبیهمان کرد: همهٔ شنبه‌ها آن‌جا، ساعت ده. من تازه‌وارد محله‌ام و بیشتر چیزهایم هنوز توی جعبه است.

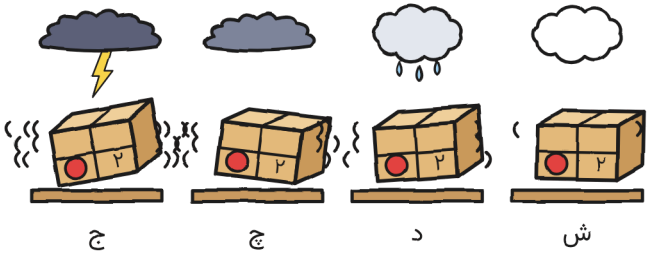
آن که می‌لرزد شمارهٔ ۲ است. روی قفسهٔ برگشتی‌هاست و برچسبی دارد که حفظش هستم: هر بعدازظهر این هفته خواندمش، ایستاده و بی‌آنکه دست بزنم، در حالی که مارا وانمود می‌کرد مرا نمی‌بیند:

- شمارهٔ ۲ ۰ شکستنی.
- مقصد: فلورا، خیابان کانال، شمارهٔ ۹.
- دستور: پیش از رعد باز نکنید.
- فرستنده: ر.

دور تا دورش بیست و سه مُهر «برگشتی». دو بار شمردمشان، که نکند یکی افتاده باشد.

یک برگشتی بسته‌ای است که هیچ‌کس نتوانسته تحویلش بدهد: اگر گیرنده آن را با جوهری که پاک نمی‌شود امضا نکند، در سپیده‌دم پرواز می‌کند و یکی پشت دیگری، مثل مرغابی‌ها، به قفسه‌اش برمی‌گردد. نوزده تا مانده: روی دیوار نوشته، با رنگ سبز و خط خولیتا، و آنچه خولیتا با سبز می‌نویسد پاک نمی‌شود. همه را یک نفر می‌فرستد، ر.، که فقط می‌دانند خطش خیلی بد است.

هر بعدازظهر یادداشت می‌کردم چقدر می‌لرزد و هوا چطور است: لرزسنج شمارهٔ ۲ این‌طور درآمد. جمعه، ابر یک صاعقه در خودش داشت.



لرزسنج
شمارهٔ ۲

از ترس نمی‌لرزد: می‌لرزد چون طوفان می‌آید. شنبه، ساعت شش بعدازظهر. شش بار در پیش‌بینی هوا نگاهش کرده‌ام. — خ.

یادداشت را دو بار خواندم. بار دوم، فقط قسمت ساعت شش را.



شنبه، ساعت ده، مارا — با کلاه بنفش و مُهری که جرقه می‌پراند و بوی شمع خاموش می‌دهد — پشت پیشخوان منتظرمان بود و شمارهٔ ۲ در دستش. نه روی قفسه: در دست. کنار مُهر هنوز قورباغهٔ پلاستیکی بود، که از وقتی دیگر مال هیچ‌کس نبود مال من شده. و تونیو، پیک برق‌آسا، ایستاده بود، با کلاه ایمنی بر سر: شنبه‌ها تنبیه او هم هست، و تونیو تنبیه را همان‌طور انجام می‌دهد که تحویل می‌دهد، سروقت و بی‌آنکه چیزی از تنش دربیاورد.

مارا گفت: «بیست و سه بار خودم آن را برده‌ام. و حتی یک بار هم با طوفان نبوده.»

مارا با شستش روی برچسب کشید. به ویترین نگاه کردم، که لحظه به لحظه خاکستری‌تر می‌شد: سفر امروز مثل بقیه نمی‌شد.

مارا اعلام کرد: «این را شما تحویل می‌دهید. امروز بعدازظهر.»

خولیتا چنان پرید که نزدیک بود به تابلوی «مانده: ۱۹» بخورد، و تا به زمین رسید داشت حرف می‌زد. من نپریدم: با دو کلمه ماندم، «امروز بعدازظهر»، و با یک ساعت، شش، که از بسته سنگین‌تر بود.

مارا سه شرط گذاشت و آن‌ها را با انگشت‌هایش شمرد:

۱. ساعت پنج راه می‌افتید، پیش از آنکه طوفان برسد، و در خانهٔ فلورا می‌مانید تا بگذرد.
۲. خانواده‌هایتان خبر دارند، فلورا هم.
۳. قانون همان قانون برچسب است: پیش از رعد باز نمی‌شود. آن هم رعد درست بالای سر: رعدهای دور حساب نیستند.



حقه را شناختم: تقریبا همان قانون‌های دعوای ورا بود، صاحب ریزه، فقط پیش از ماجرا گفته می‌شد نه بعد از آن. مارا در آن دعوا نبود و باز هم خبردار شده بود: در این محله دعواها زودتر از بسته‌ها می‌رسند.

خولیتا پرسید: «تو نمی‌آیی؟»

مارا جواب داد: «من این‌جا کار دارم.» و از ویترین به آسمان نگاه کرد که داشت خاکستری می‌شد.

ته پیشخوان یک پتوی تاشده بود، یک گوش‌پوش اسکی و یک قابلمهٔ کوچک. همه را دیدم. به بسته خیره ماندم.

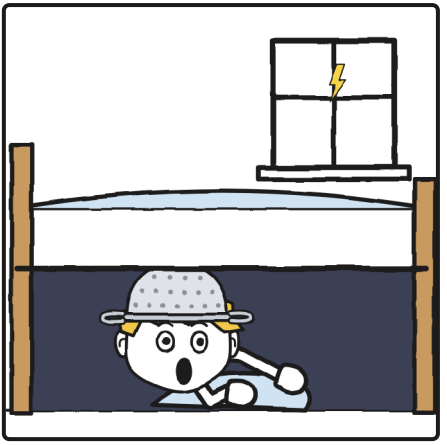
آن‌وقت خولیتا به من نگاه کرد.

پرسید: «تو طوفان دوست داری؟»

این را مستقیم توی چشمم پرسید. می‌توانستم راست را بگویم. این را گفتم:

گفتم: «عاشقشان هستم. در محلهٔ قبلی‌ام شکارچی طوفان حرفه‌ای بودم.»

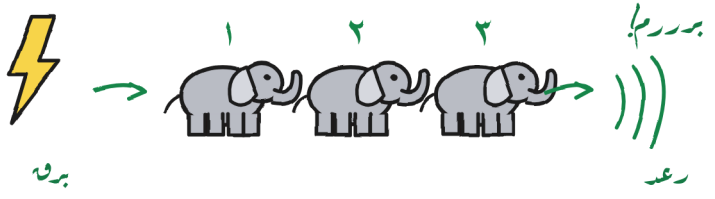
در دفتر دیگر، یک دروغ یک روز و یک شب طول کشید تا برگردد. در این یکی تصمیم گرفتم راهش را کوتاه کنم: دروغ را همان صبح کشیدم و، در کادر کنارش، راست را.





آبکش مال آشپزخانه بود، فولادی، با دو دسته. جلوی صاعقه را نمی‌گرفت. برای من داشتن چیزی روی سر کمک بود. حالا در یکی از جعبه‌های اسباب‌کشی بود، کنار قیچی‌ای که مادرم یک هفته بود دنبالش می‌گشت.

خولیتا به من یاد داد طوفان را چطور بشمارم، توی دفتر من، بی‌اجازه و با رنگ سبز.



یک فیل، دو فیل، سه فیل...

فیل = ۱ ثانیه

فیل = ۱ کیلومتر (کم‌وبیش)

فیل = درست بالای سرمان.

این همان رعد برجسب است.
رعدهای دور بسته را باز می‌کنند.

فیل بیشتر: آن صاعقه دورتر افتاد.

اگر رعدی شنیدی، حتی دور: زیر سقف برو!

از برق تا رعد می‌شمارند، با فیل: «یک فیل» کم‌وبیش یک ثانیه طول می‌کشد و هر سه تا یک کیلومتر است. این‌طوری کم‌وبیش می‌فهمی آن صاعقه چقدر دورتر افتاده؛ اینکه بعدی کجا می‌افتد را نه. چیزی که این شمارش نمی‌گوید این است که کی می‌شود بیرون رفت، و آن، به گفتهٔ خولیتا، قانون دیگری است، بدون نقاشی: نیم ساعت بعد از آخرین رعد.

زیر لب امتحان کردم و فیل‌های خیلی تند درآمدند، از آن‌ها که به درد نمی‌خورند. من لازم نبود چیزی بشمارم، چون عاشق طوفانم، ولی یادداشتش کردم، برای احتیاط.

تونیو برچسب را از بالای شانهٔ من خواند، همان‌طور که هر چیزی را که مال خودش نیست می‌خواند.

گفت: «برق‌آسا وقتی طوفان باشد تحویل نمی‌دهد.» و خط ریز کیف زردش را نشانمان داد: پیک برق‌آسا · در ده دقیقه، وگرنه رایگان* و، با ذره‌بین خولیتا، یک ستاره: *مگر با طوفان.

خولیتا گفت: «هنوز طوفانی نیست.»

تونیو خط ریز را دوباره از نظر گذراند که شاید دربارهٔ «هنوز» چیزی گفته باشد. نگفته بود.

پس تونیو با ما آمد. فیل‌ها را یک‌جا می‌شمارد، «یکدوسه!»، انگار یک محموله‌اند. به گفتهٔ تونیو همهٔ طوفان‌ها یک کیلومتر آن‌طرف‌ترند. نمی‌دانم شجاعت است یا کمبود فیل.



ساعت پنج از خیابان رد شدم تا بارانی‌ام را بیاورم؛ خولیتا در ورودی ساختمان منتظرم ماند. مادرم دم در آپارتمان منتظرم بود، با بارانی که از دستش آویزان بود. دربارهٔ نارنجی یک نظریه دارد: از دور دیده می‌شود. هیچ‌وقت نفهمیده‌ام قرار است از کجا نگاه کند.

مادرم گفت: «نارنجی‌اش را بپوش. مطمئنی که می‌خواهی بروی؟ آخر تو وقتی رعد می‌زند...»

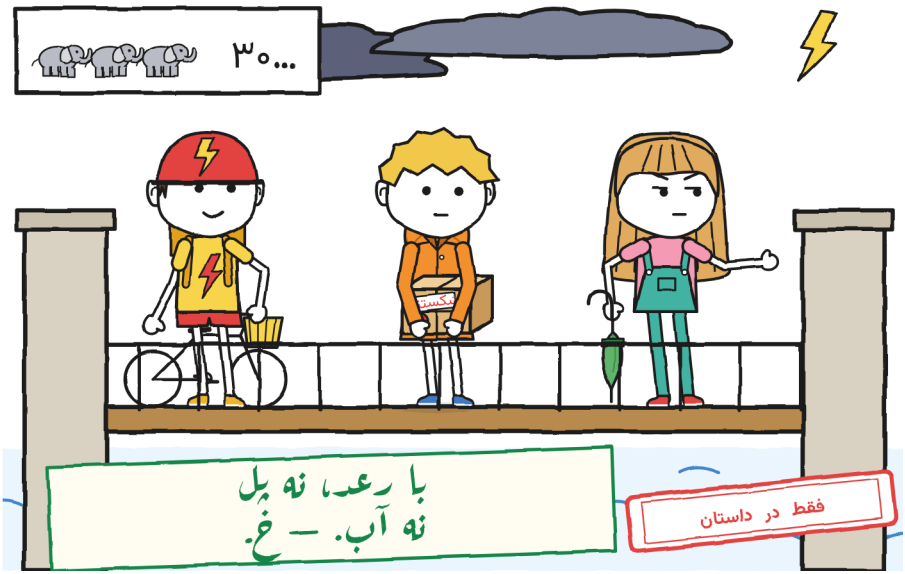
داد زدم: «خداحافظ، مامان!»

از پله‌ها دوتادوتا پایین رفتم. حساب کرده بودم که با پژواک راه‌پله نصف جملهٔ مادرم در راه گم می‌شود. گم نشد. خولیتا پایین بود.

«آخر تو وقتی رعد می‌زند...» چی؟ – خ.

از پل بزرگ گذشتیم، در حالی که آسمان لحظه به لحظه سیاه‌تر می‌شد. شب‌ها آن را بالا می‌برند تا قایق‌ها رد شوند؛ روز همه از رویش می‌گذرند، و در آن ساعت فقط ما بودیم و یک آقای عجول که در جهت مخالف می‌رفت، که وقتی طوفان می‌آید جهت درست است. من شمارهٔ ۲ را با دو دست گرفته بودم، خیلی صاف. تونیو دوچرخه را هل می‌داد: این آهسته‌ترین حالتی است که برق‌آسا را دیده‌ام بی‌آنکه گم شده باشد.

وقتی به وسطش رسیدیم، خولیتا برای آب سلام خشکش را داد، با دست، کوتاه، بی‌لبخند، مثل سلام به کسی که از او خوشش نمی‌آید. از شب پل باریک این کار را می‌کند. فکر می‌کنم قرارشان این است: او سلام می‌کند و آب می‌گذارد رد شود.



خیلی دور، آسمان روشن شد.

یک پلک‌زدن بود پشت ابرها، بی‌صدا، مثل وقتی کسی چراغ اتاقی را که تو در آن نیستی روشن و خاموش می‌کند. خولیتا ناگهان ایستاد و آهسته، با

چشم‌های بسته، فیل شمرد. سی تا شمرد تا چیزی شنید. من هم با او شمردم، توی دلم، با فیل‌های خیلی تندم، و چهل و دو تا درآمد.

برررم.

خولیتا حساب کرد: «تا آن صاعقه حدود ده کیلومتر است. پیش‌بینی هوا طوفان را برای ساعت شش گفته.»

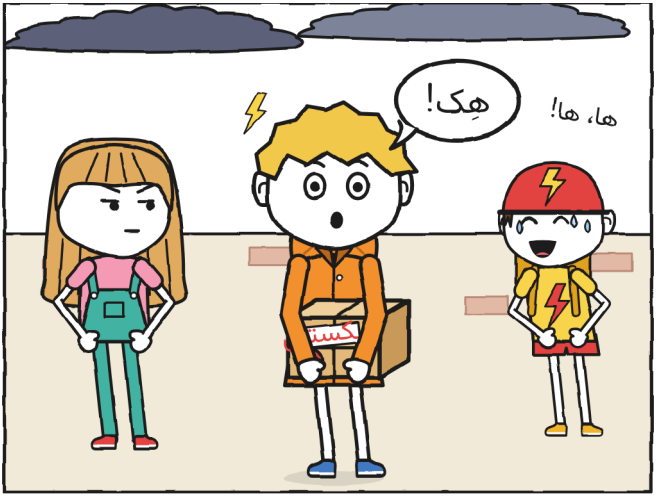
تونیو داد زد: «رعد زد! حالا می‌شود بازش کرد؟»

خولیتا بی‌آنکه چشم‌هایش را باز کند گفت: «برای باز کردن بسته، این حساب نیست. ده کیلومتر آن‌طرف است؛ رعد برچسب همان است که درست بالای سر است: صفر فیل. ولی صدایش می‌آید: زیر سقف بروید! بدوید!»

تا خیابان کانال دویدم و وانمود کردم چیزی نشنیده‌ام. نه برررم را، نه ساعت شش را.

خولیتا بی‌آنکه قدم‌هایش را آهسته کند پرسید: «این هِک بود؟»

گفتم: «نه. هِک!»



تونیو روی فرمان خم شد و آن‌قدر خندید که دوچرخه به یک طرف کج شد. خولیتا نخندید. چشم‌هایش را تنگ کرد، مثل وقتی چیزی را می‌خواند که نوشته نشده.

یک رعد، یک هِک: از بچگی همین‌طور بوده. اگر طوفان دور باشد، یکی می‌ماند و بس؛ اگر بالای سرم باشد، یکی دیگر می‌آید، و یکی دیگر، هر سه ثانیه، تا طوفان برود. ترس نیست. کاری است که بدنم بی‌آنکه از من بپرسد انجام می‌دهد، مثل قد کشیدن یا عطسه، و، مثل قد کشیدن، با قیافه گرفتن بند نمی‌آید. می‌دانم چون با همهٔ قیافه‌ها امتحان کرده‌ام.

اسمش ترس است. — خ.

در خیابان کانال، ورا، همان که موهای قرمز دارد، دم در خانهٔ اژدهاها، چسبیده به خانهٔ فلورا، منتظرمان بود، با ریزه در بغل. ریزه همین‌که مرا دید قیافهٔ مرا گرفت: همیشه این کار را می‌کند، یک ثانیه نگاهم می‌کند، ببیند چه قیافه‌ای دارم، و همان را به خودش می‌گیرد.

شمارهٔ ۲ را در سبد دوچرخهٔ تونیو گذاشتم و دست‌هایم را باز کردم.

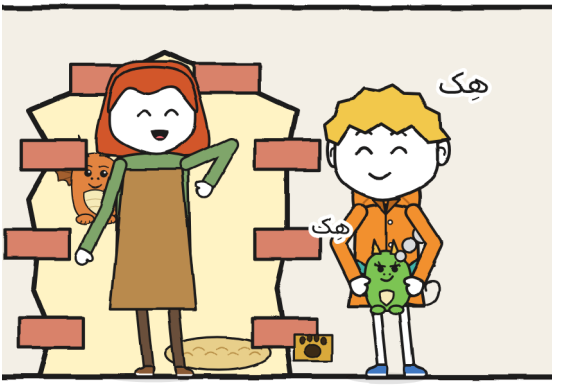
ورا گفت: «این اولین طوفانش است.» و او را در آغوشم گذاشت. «همه‌چیز را از تو تقلید می‌کند، گاس. آنچه حس می‌کنی را هم. و اگر ترسید، نکشش: چنگ می‌زند. وقتی تمام شد، سه ضربه به دیوار حیاط فلورا بزن تا بیایم ببرمش.»

جواب دادم: «من چیزی حس نمی‌کنم. من عاشق طوفانم.»

این را سینه‌ام را جلو داده گفتم، و ریزه، در بغلم، همین‌طور سینه جلو داد، با گردن کشیده: تصویر زندهٔ کسی که عاشق طوفان است، در دو اندازه. ورا به هر دو نگاه کرد، یکی روی دیگری با همان قیافه، و چیزی نگفت. ورا حرف‌ها را برای وقتی نگه می‌دارد که لازم می‌شوند.

دور، رعد غرید. من هِک کردم. ریزه هم هِک کرد و از بینی‌اش دود بیرون آمد.

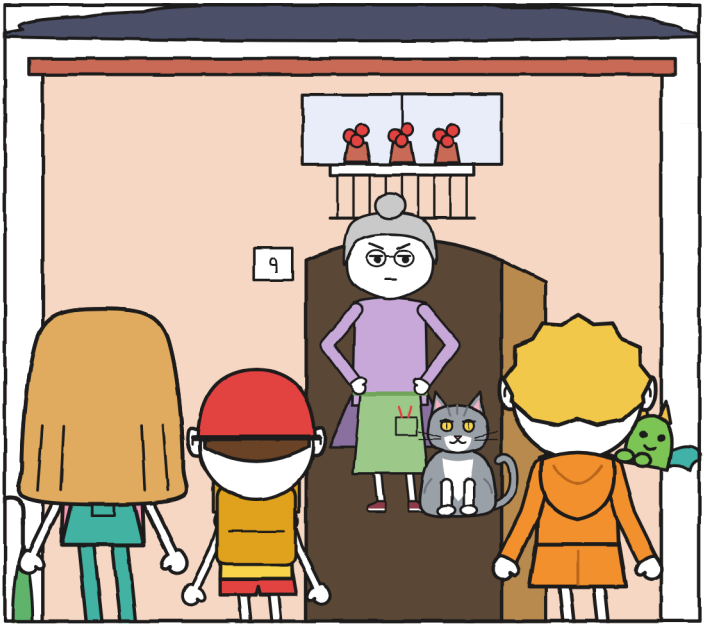
ورا حرف را بُرید: «بروید تو، زود.» و ما را به طرف در فلورا هل داد.



خانهٔ فلورا همان خانهٔ شمعدانی‌هاست، همان‌ها که در بالکنی بودند که از آن زنی دو شنبه پیش به ما نگاه کرد، با آب‌پاش در هوا.

پیش از آنکه در بزنیم در را باز کرد: زنی با موهای خاکستری جمع‌شده بالای سر و عینک، با پیش‌بند سبز باغبانی پر از جیب، و میان پاهایش یک گربهٔ خاکستری با سینهٔ سفید که به ما نگاه کرد مثل بسته‌ای که مال او نیست. فلورا به جعبه نگاه کرد. به آسمان نگاه کرد. به ریزه نگاه کرد. به همین ترتیب، و به هر چیز به یک اندازه وقت داد، که کم بود.

گفت: «بچه‌اژدهای ورا. نگذارید سرخس‌هایم را بسوزاند. بیایید تو، باران می‌آید. ولی خبرتان کنم: من سنگ را امضا نمی‌کنم.»


9

یک داستان، شش اندازه

این کتاب در شش اندازه هست، برای ۳ تا ۱۶ سال، و به بیش از ۲۰ زبان. XXS، XS، S، M و L داستان را صفحه به صفحه، با همان تصویرها و هر بار با ظرافت‌های بیشتر تعریف می‌کنند؛ XL رمان است: همان داستان، با جایی برای هر چیزی که گاس به آن فکر می‌کند و نمی‌گوید.

سطح‌ها طبق چارچوب مرجع مشترک اروپایی تقریبی‌اند:
XXS, pre-A1 · XS, A1 · S, A2 · M, B1 · L, B2 · XL, B2–C1.

هر کس در اندازهٔ خودش. همان طوفان. — خ.

برای خانواده‌ها و معلمان

هر فصل را در linguaula.com تمرین کن (با فعالیت‌های اندازهٔ L)